

چهره اپوزیسیون در آئینه

جنگ طبقاتی در «سپته» پاریس!

در پیشگفتار شماره اول "اندیشه رهائی" آمده:

ابعاد فاجعه بار عواقب ۳۰ خرداد آن چنان عظیم بود که تنها مشتی بیگانه بسا واقعیت هنوز می‌توانستند خود را با پندارهای دلکش و فریبنده دلخوش دارند. دشنه این بار عریان رژیم، می‌بایست کوبه بینان تنگ نظر و بیگانه با تاریخ را بخسود آورد و بطلان تصورات باطل، خام، غریب با زمانه و خیال پردازی های سبکسرانه "گردان های رزمنده" پرولتاریا را آشکار کند. اگر در بازنگری وقایع پیش از انقلاب بهمن نتوانستیم و نیز پس از استقرار حاکمیت دزدان انقلاب اکثر قادر نشدیم در یابیم که اشتباهاتمان ریشه در کدام بستر سترون نظری دارد، این بار برق خیره کننده و بی رحم شمشیر محمدی و تشیع علوی باید نشانمان می‌داد که در هر دو مقطع، فقدان هویت مستقل، سادمانگاری، بی فرهنگی و ریشه در خاک نداشتن، فقدان شناخت و عدم توان در تحلیل موقعیت خویش و تحولات جامعه، از دلایل موقعیت کنونی مان است.

در همان جا آمده بود که نتایج حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی آنچنان آشکار شده است که دیگر کمتر کسی می‌تواند هم چنان در بستر خوش خیالی خود، سر بر بالین فرشته رحمت الهی بگذارد و یا سر در چاک نخوت و غرور کاذب فروبرد. ابعاد فاجعه انگیز شکست، وجدان هر انسان دردمند و هر انقلابی را به تامل و تعمق در دلایل آنچه گذشت و تبیین سهم و مسئولیت خویش در ایجاد این وقایع وامی‌داشت. قتل عام وحشیانه هزاران تن از پسر شورترین یاران انقلاب - سرمایه های اندوخته شده يك نسل - بدست پیام آوران جهل و تزویر، هنوز نباید از خاطره ها رفته باشد. چه بسیار از آنان که با "درس" و "رهنمود" های انحرافی جریانات مختلف، جان باختند و با خون خویش بطلان تصورات خام این "آموزش" ها را آشکار ساختند. کم نیستند جریاناتی که پس از ضربات سال ۶۰ به "انتقاد" از خویش نشستند و - بظاهر - نشان دادند که از تاریخ آموخته اند و برگنج سری های ناشسی

از بد آموزی های التقاطی خود تاسف! می خورند. "پوپولیسیم" نیز اسم شب تمامسی التقاطات نظری و منشی آن ها گردیده بود و مبارزه با آن در سطوح مختلف آغاز گردید! شقاوت و بی رحمی نمایندگان زمینی "خدا"، دیگر مجال خیال پردازی را برای آنان باقی نگذاشته بود. "رهبران" توده های خاکی، با سعایت پیغمبران آسمانی، از عرش رانده و به زمین سخت فرو افکنده شده بودند و از این نیز بیشتر، زمین زیر پایشان سست گشته و تا سقوط شان به قعر دوزخ چیزی نمانده بود. "توده ها" نیز یک بار دیگر، تناقض احکام و استنتاجات ناسخ و منسوخ "رهبران" خود را در عمل دیده بودند و این به "خیره سوری" آنان میافزود. دیگر کسی به آسانی نمی توانست "سرکوب" را "تجلی اراده محرومان" و انعکاس "دیکتاتوری طبقات زحمتکش" بخواند و تعطیل روزنامه ها و اعدام های دسته جمعی را مظهر "اعتقادات ضد امپریالیستی امام امت".

اگر در اوان پاگیری حاکمیت اسلامی، می شد با سوء استفاده از شور لگام گسیخته، توده های محروم و بر زمین، تنفر عمومی از سران رژیم منفور گذشته، اقدامات ضد انقلابی صد ها آیت الله و حجت الاسلام و ثقه الاسلام ریز و درشت، ده ها کمیته و نهاد "انقلابی" علیه انقلاب و انقلابیون و آزادی خواهان و مطبوعات مخالف را توجیه کرد، این بار، "توده ها" تعقیب و شکنجه و اعدام یاران صدیق و انقلابی خود را به رای العین بدست "امت حزب الله" می دیدند و نمی توانستند به یاوه سرائی های "رهبران" خود در باب "نیات ضد امپریالیستی" امام گوش فرادهند. تردیدها مادیت می یافتند و پیروسه جذب، جای خود را به پیروسه دفع داده و "تمرد" و "فرار از خدمت زیر پرچم" اسلام آغاز شده بود باید چاره ای اندیشیده می شد و اندیشیده شد، بازار "انتقاد از خود" ها گرم و گرم تر شد.

این "انتقاد از خود" ها اگر چه نمی توانست، جان در کالبد جان باختگان بدمد، لکن تاملی در کمبودها و نقد صادقانه ضعف ها، اداء سهم به آرمان یاران از دست رفته - کسه در واقع آموزش های غلط و انحرافی "رهبران" در جان باختن شان بی تاثیر نبود - و هویت بخشیدن به فداکاری "توده های سازمانی" بشمار می رفت. اگر چنین می شد و اگر "انتقاد از خود" ها صادقانه صورت گرفته بود و در عمل بکار گرفته می شد، لااقل زندگان، می توانستند در برابر همه از دست رفتگان سرفراز شوند. برای دریافت واقعیت "حکومت الله" بهسای سنگین پرداخته شده بود، ولی می شد خود را به نتایج آتی تجربه اندوزی از شکست و دست آورد های مطلوب بعدی انقلاب تسلی داد و دست کم خوشحال بود که تجربه ای به جنبش افزوده گردیده و ایثار یاران از دست رفته، انقلاب، راه را برای پیروزی های آتی و جلوگیری از تکرار انحرافات گذشته هموار ساخته است. از آن خرداد ۶۰ و از آن تجربه تلخ، سه سال می گذشت و از واقعه، "سپه پاریس" نیز چند ماهی.

با گذشت چند ماه از درگیری هواداران بخش عمده ای از سازمان های چپ و مجاهدین

با دار و دسته بختیار در "سپه پاریس"، که منجر به بروز اختلافات شدید بین هواداران سازمان های مختلف بر سر درك مفهوم "دموکراسی" و "آزادی" گردید، ترسیم و بازسازی واقعه، امری بیسوده است و اهمیت آن تنها از زاویه درگیر شدن تمام نیروهای اپوزیسیون در خارج، در مسئله ایست که ناظر به شعور و معرفت عمومی جنبش در مورد این مقولات بوده و تا مل در مواضع جریاناتی است که هر يك در حوزه و محدوده توهمات خویش، مدعی رهبری جنبش اند. اگر نشان دادن نتایج اقدام و مواضع این جریانات در آن روزها - و در آن جو متشنج و عصبی و سرشار از خود فریبی و عوام فریبی - کاری بود نسبتا دشوار، امروز که ۶ ماه از آن واقعه می گذرد و تب فرصت طلبی بسیاری به عرق نشسته و حساب بسیاری دیگر نیز در این معرکه "تسویه" شده است، کار چندان مشکلی نیست. امروز شاهدیم که "مدافعان سنگر ۲۰ ساله" اپوزیسیون مرفعی" به یمن دامن زدن به تشتت و پراکندگی بیشتر میان صفوف اپوزیسیون مرفعی در آن چنان موقعیتی قرار گرفته اند که بعد از ۶ ماه که از تشکیل انواع و اقسام "کمیته های بازگشائی سپه" می گذرد، تنها نتیجه ای که عایدشان گردیده است گستاخی هر چه بیشتر مسئولین "سپه" و مددیابی آنان از پلیس جهت کنترل "سپه" می باشد. مسئله ای که در طول فعالیت اپوزیسیون مرفعی در این "سنگر ۲۰ ساله" - علی رغم همه فشارها و تشبثات رژیم شاه در بهترین موقعیت خود - سابقه نداشته است. و می بینیم که این "مدافعان" بخاطر پاره ای از "هم سنگران" خود - که با هر اقدام رادیکالی که منجر به درگیری با مقامات دولتی و پلیس فرانسه شود مخالفت می کنند - و عملا مسئله باز پس گرفتن "سنگر ۲۰ ساله" را بدست فراموشی سپرده اند. می دانیم نام آن هیاهو و این نحوه برخورد باید از عوام فریبی چیز فراتری باشد ولی قبح آن زمانی آزار دهنده تر می گردد که می بینیم، پس از روشن شدن "صورت حساب ها" دیگر از آن شور و شوق "انقلاب بازی" خبری نیست و "کمیته بازگشائی" به یکی از ده ها و صد ها کمیته و انجمن و تشکلی تبدیل می شود که پاره ای از نیروها در راه اندازی آنها استادند و خوب می دانند که به هر حال روزی روزگاری از نام آنها می توان در "تسویه حساب های" آینده بهره جست.

آیا "حیرت" و "گیجی" حضرات در مورد ماهیت "ضد امپریالیستی" جمهوری اسلامی تا مقطع ۳۰ خرداد، نتیجه بلا فصل همین تعلق از "مبارزه طبقاتی" نبود؟ آیا همین ها و دیگر رفقای "تنی" و "ناتنی" شان نبودند که اعدام مهره های سوخته رژیم گذشته و امپریالیسم در ایران را عین انقلاب و ملاک انقلابی بودن روحانیت دانسته و از این طریق در ایجاد توهم میان مردم، نسبت به ماهیت حاکمیت کنونی و گردانندگان آن سهیم گردیدند؟ و یا هنگامی که می شنوید عده ای که می خواهند به طبقه کارگر "راه" نشان بدهند، در توجیه عمل خود، خود را بجای طبقه، بجای "بخشی از اهالی" می گذارند و "سپه" پاریس را نیز "صحنه

مبارزه طبقاتی" می‌انگارند و مدعی می‌گردند که در واقعه "سیتة"، همان طور که مارکس گفته است "بخشی از اهالی خواسته اند اراده خود را با توپ و تانک به بخش دیگری از اهالی تحمیل کنند" و دیگری در پاسخ به استهزاء جماعت، مدعی می‌شود که "آری سیتة همان ورسای است، فقط آجرهایش متفاوت است!" ★ آیا به حال طبقه کارگر با چنین رهبران (خود گمارده ای) نباید تاسف خورد؟ وقتی که دیده میشود مجاهدین - که به ادعای خود ستون اصلی "شورای ملی مقاومت" بعنوان تنها آلترناتیو دموکراتیک می‌باشند - با بکارگیری عقب مانده ترین و مبتذل ترین شیوه ها، موقع را برای "تسویه حساب" های خود با عده ای دیگر مفتنم می‌شمارند و بیاد آن می‌افتند که خطر راست زدن "لیبرال" ها را به اپوزیسیون یاد آوری کنند، نباید به همه ادعاهای آنان شك برد؟ اما این ها نیز تمام مطلب نیست، قضیه از بُعدی دیگر نیز قابل تامل است: نشناختن موقعیت و وضعیت خود، توان و نیروی خود، نقاط ضعف و قدرت خود و دشمن و از این مهم تر، عدم تشخیص کاربرد شیوه ها و اشکال مبارزه در شرایط مختلف از ویژگی های بارز چپ ایران بوده است. زمانی که هواداران "دموکراسی انقلابی" بدون محاسبه، بدون در نظر گرفتن موقعیت و این که در کجا هستند و تاثیر عملشان در قلمرو واقعی مبارزه طبقاتی چه خواهد بود، تنها با کتک زدن چند عنصر سلطنت طلب، به بهای بسته ماندن "سیتة" مدعی می‌شوند که عمل "انقلابی" انجام داده و اقدامشان عین مبارزه طبقاتی است، و در همان حال، از بکارگیری شیوه و رفتار مبارزه جویانه ای در خور اقدام و پافشاری مسئولین "سیتة" در جلوگیری از فعالیت های افشاگرانه علیه رژیم (تحت توجیحات و بهانه های غیر واقعی) عاجز می‌مانند و یا تسلیم نظر بخشی از کمیته می‌شوند که نمی‌خواهد دست به اقدامی رادیکال بزند، دیگر بحث در بساره خطاها و اشتباهات "روزمره" از موضوعیت خود خارج می‌شود و جستجوی علل و دلایل بینش این تظقی در دستور کار قرار می‌گیرد.

تجربه سالیان دراز فعالیت های دانشجویی نشان داده است که در این گونه مواقع جسز با استفاده از اشکال رادیکال مبارزه که با نیت و اهداف بخشی از نیروهای دیگر مغایر است، هرگز این "سنگر ۲۰ ساله" مجدداً فتح نخواهد شد.

امروز مروری مجدد به اعلامیه ها و نوشته های هواداران سازمان ها (که این جساو آن جا، از طرف سازمان های سیاسی مربوطه آن ها نیز تأیید شده اند)، جز نمک پاشیدن بروی زخم التیام نیافته، نتیجه ای دیگر نخواهد داشت ولی هر کس حق دارد که امروز از خود بپرسد: آیا آن همه "انتقاد از خود" ها، خود چیزی جز یک عوام فریبی جدید بود؟ و آیا هدف آن ها یارگیری های جدید و یا خواباندن "سرو صداهای معترض" درونی شان نبود؟ همان گونه که در پیش گفتیم، اهمیت واقعه "سیتة" پاریس بخاطر درگیری با چند عنصر

★ اشاره است به وقایع "جنگ داخلی در فرانسه" و اثر مارکس در باره آن.

سلطنت طلب نیست . شواهد جملگی حاکی از آنند که برنامه، چاکران "رضا خان دوم" از قبل تدارک دیده شده بود و علی رغم های و هوی عوام فریبانه شان با توجه به انتخاب زمسان مشخص و روز معین ، با نشانه گرفتن فعالیت های افشا گرانه، اپوزیسیون چپ و مجاهدین ، قصدی جز پروگامسیون نداشتند . ولی از آنان چه باك، از کسانی که در طول نیم قرن حاکمیت آکنده از خیانت خود ، از هیچ جنایتی بر مردم و در نوکری اربابان امپریالیست خود کوتاه نمی گزیدند ، و نیز بیش از "استحاله دموکراتیک" امروزین شان بیش از این انتظاری نمی توان داشت . از معجزات "دموکراسی" ملی گرایانی چون این عالی جنابان همین بس که پس از بهره مند ساختن خلایق از کرامات و فضایل شعبان بی مخ ها ، این بار "پرومته" های خود را معرکه گردان میدان "جاوید شاه" کرده اند . در مساهبت ضد مردمی این حضرات کسی تردیدی نداشته و ندارد و اگر کسی یا کسانی می کوشند با ابراز بدیهیات و رقم زدن تاریخ خیانت های سلطنت پهلوی ، عمل ناپخته ، غیر سیاسی و سرکوب گرانه خود را در "سیت پاریس" توجیه کنند ، اگر قصد عوام فریبی ، سوء استفاده از احساسات توده های خود و به يك کلام خلط مبحث نداشته باشند ، لا اقل آب در هاون می کوبند . غرض این نیست که تاریخ خیانت های آریامهری بازگوئی نشود و یا به فراموشی سپرده شود . بر عکس . چپ ایران ، موظف است که به تحلیل و توضیح شرایط سیاسی - اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران حکومت پهلوی - که به حاکمیت کنونی منجر شد - بپردازد . اما اگر این مسئله در حَسَد توضیح بدیهیات باقی بماند - آن هم برای توجیه عملی که نتایج منفی آن به وضوح دیده می شود - جز پوپولیسم و جز دوباره و چند باره کاری ، جز ادامه همان انحرافات و شوخی بودن "انتقاد از خود" ها تعبیر دیگری نخواهد داشت .

نگاهی مختصر به استدلالات موافقین کشاندن مبارزه طبقاتی به "سیت پاریس" میسر است این مدعاست که چپ هنوز در پیله همان مبانی نظری ، همان شیوه ها و همان به میخ و به نعل زدن ها و بالاخره همان راست و چپ زدن ها است .

بدنبال وقایع سیت ، برخی در دفاع از "دموکراسی" تا به آنجا پیش رفتند که "جوهر اعتراض" شان در مخالفت با "اعمال خشونت و بکارگرفتن وسایل غیر دموکراتیک" متجلی گردید (نقل از اطلاعیه علی اصغر حاج سید جوادی و سه نفر دیگر) ، و برخی دیگر درست در نقطه مقابل اینان ، با توسل به این مسئله که "هر نوع دموکراسی [؟!] بیان الزامی دیکتاتوری يك طبقه علیه طبقات دیگر است و خلاف این تا زمان وجود طبقات ناممکن است" (نقل از اطلاعیه هواداران اقلیت ، گروه راست) ، تا حد تأیید استبداد و دیکتاتوری پیش رفتند .

در این جا روی سخن ما با معتقدین به استدلال اول نیست . همین قدر کافیست که اشاره کنیم که تعمیم دادن نوع و امکانات مبارزه سیاسی در جوامع غرب (صرف نظر از این که مبانی

نظری این امکانات خود از درون يك انقلاب اجتماعی خونبار - با همه آثار جانبی انقلاب مانند "اعمال خشونت" و "وسایل غیر دموکراتیک" - جوشیده است و تنها تا زمانی که جامعه هنوز بدلائل مختلف "متعادل" است، قابل تحقق می باشد (، به شکل ارائه شده و ناظر بر همه عرصه های مبارزه اجتماعی (حتی در جامعه ای که فقدان آن امکانات آشکار و واضح است) ، برخوردی انحرافی است . اما آیا باز هم به گروه هایی از چپ و کسانی که در طیف مخالفین "دموکراسی ناب !! " اند ، باید مکررا یاد آور شد که "دموکراسی بورژوازی" هرگز به معنای سرشت "دموکرات" داشتن طبقه بورژوازی نیست ؟ درست است که دموکراسی در جامعه تقسیم شده به طبقات خود تصریحی است مگر بر وجود طبقات و تعارضات طبقاتی و قراردادی است که چگونگی روابط و حقوق متقابل طبقات متخاصم را نظم میبخشد بدون آن که تقدس مالکیت تحت الشعاع این حقوق و ارزش ها قرار گیرد . و در این نیز کسی شك ندارد که "دموکراتیک" ترین نظام های سرمایه داری نیز، با تقدیس قوانین و حقوق سرمایه داران - مالکیت ، دیکتاتوری طبقه سرمایه دار علیه طبقه ای که نابودی مالکیت را وجه همت طبقاتی خود ساخته است ، اعمال میشود . همین سرمایه داری "دموکرات" در هر جا که اعتلای ارزش های دموکراتیک ، حاکمیت سرمایه را به خطر افکند ، در اعمال خشن ترین روش های سرکوب لحظه ای تردید نیز به خود راه نداده و یا چنگ و دندان - حتی اگر به نابودی میلیون ها انسان نیز بیانجامد - از خود دفاع خواهد کرد . ولی آیا کمونیست ها باید بدلیل بورژوازی بودن این "دموکراسی" آن را چیزی "بد" و "حرام و نجس" بدانند ؟ و آیا توجیهات این چنینی چپ ، آن روی سکه توجیهات دسته اول نیست ؟ و آیا در هر دو استدلال جای عنصر اساسی و مهم بحث یعنی "در کجا" و "تحت چه شرایطی" و "در چه موقعیت تاریخی" خالی نیست ؟ وقتی شما بدلیل این که این "دموکراسی" و یا ارزش های آن مثل "حقوق بشر" ، جملگی بورژوازی اند و با آن مخالفت می کنید ، بطور ضمنی معتقد شده اید که گویا این ارزش ها تحفه بورژوازی و همزاد شکل گیری مناسبات سرمایه داری می باشند . خیر رفا - همان طور که بارها گفته ایم - حقوق دموکراتیک نه تحفه بورژوازی است و نه خیرات آنان ، بلکه از يك طرف نتیجه مبارزه و اعتلاء جنبش های کارگری و آزادی خواهانه ای است که کل نظام طبقاتی را هدف خود ساخته بودند و از طرف دیگر ناتوانی سرمایه داری در سرکوب این جنبش ها است که منجر به عقب نشینی محدود و به رسمیت شناختن محدود آزادی های دموکراتیک شهر وندی توسط سرمایه داری گردید و اساسا شاید تعبیر دیگری از "دموکراسی" مشروط و محدود بودن مقوله "آزادی" در این مناسبات باشد . به علاوه نگاهی به روند دموکراتیزه شدن کشورهای اروپایی و امریکا نشان می دهد که تحقق این حقوق با چه مقاومت و سرسختی از جانب بورژوازی روبرو گردید . ذکر این نکات فقط به منظور تاکید مجدد بر چند واقعیت است و آن این که اولاً این ارزش ها با جانفشانی و از خود گذشتگی میلیون ها

انسان - و از همه بیشتر کارگران - متحقق شده اند و ثانياً آنچه که در جوامع سرمایه‌داری غرب دیده می‌شود، بالاترین ظرفیت تحمل مابانی دموکراسی (ارزش‌های محدود شده آزادی) از جانب بورژوازی است و بنابراین ارزش‌هایی هستند - که بدرستی از دیدگاه کمونیست‌ها - محدود و ناکافی . اما کمونیست‌ها هر چند در محدود بودن این ارزش‌ها (که آخرین حدود و نهایت ظرفیت "دموکراتیک" نظام طبقاتی سرمایه‌داری است) تردیدی بخود راه نمی‌دهند، ولی از همه آن‌ها در جهت بسیج و دامن زدن به مبارزه، توده‌های زحمتکش، بویژه طبقه کارگر علیه نظام حاکم استفاده خواهند کرد . کمونیست‌ها با این ارزش‌ها، با این حقوق دموکراتیک در چارچوب نظام سرمایه‌داری مخالف نیستند، به محدودیت آن‌ها معترضند . اعتراض به محدودیت این ارزش‌ها، به معنای رد یا مخالفت با آن‌ها در نظام سوسیالیستی نیست، بلکه نفی آن‌ها و رفع محدودیت‌هایی است که بواسطه سلطه سرمایه ایجاد شده . ولی اگر استدلالات طرفداران "مبارزه طبقاتی" در "سپت پاریس" در همین محدوده باقی می‌ماند به اندازه انحرافی بودن درک آنان در باب "آزادی" تاسف‌بار نبود . اینان نه تنها در باره تاریخ پیدایش و مفهوم "دموکراسی" در "بیت" بسر می‌برند، از مقولسه "آزادی" نیز تعریف نادرستی ارائه می‌دهند . به عبارت بهتر، با اختلاط دو مقولسه متفاوت: "آزادی" و "دموکراسی"، اولی را نیز همچون مقوله‌ای مشخص و طبقاتی، محسوب می‌دارند .

کمونیست‌ها بر آنند که با انقلاب اجتماعی، همراه با از بین رفتن طبقات، آزادی در معنای واقعی آن و "برای همه" مادیت یابد . می‌گوئیم "برای همه"، زیرا وقتی بپذیریم که هدفمان از مبارزه اجتماعی، تسریع پروسه از بین رفتن طبقات است، به نتایج مترتب بر آن نیرو یعنی رفع "تعلق طبقاتی" افراد جامعه نیز وقوف داریم و با رفع این تعلق، افراد جامعه دیگر نه به صفت طبقاتی شان (که طرد شده است)، بلکه در مقوله عام تر و واقعی‌تر "انسان" رده بندی میشوند . بنابراین کمونیست‌ها به مقوله آزادی بعنوان ارزشی می‌نگرند که متعلق به انسان است و هنگام بحث، آن را اولاً از مقوله دموکراسی جدا کرده و ثانیاً با قرار دادن آزادی در کنار مقوله‌ای که محاط بر رفع همه عوارض جامعه طبقاتی از زندگی بشریت است، مفهوم آن - برخورداری همه از آن - را مستفاد می‌کنند .

آزادی بیان، آزادی عقیده، آزادی اندیشه و غیره جلگی بعنوان ارزش‌هایی متعلق به همه، متعلق به همه انسان‌ها، مفهوم پیدا می‌کند . تفاوت میان آرمان خواهی کمونیست‌ها و سایر طبقات در همین جاست . یکی با "آزادی بیان و اندیشه"، با تحدید آن، با مشروط کردن آن و با هزاراها و اگر دیگر، از آن مفهومی قلب شده - مفهومی کسه مادی شدن آن به منافع طبقاتی اش صدمه‌ای وارد نی‌آورد -، ارائه می‌دهد و دیگری بسا اعتلای آن و با گره زدن آن به سرنوشت تمامی بشریت می‌کوشد آن را به معنای واقعی



در حالی که يك رژيم طاعونی ، کشور و مردم سرزمین ما را به روز سیاه نشانده است ، در حالی که فقر ، گرانی سرسام آور ، بیکاری ، صف های طویل روزانه ، کمبود مواد غذایی اساسی ، جنگ ویرانگرانه ، آوارگی ، ترور و اختناق ، سرکوب ، شکنجه وحشیانه و اعدام های تقریباً هر روز ، جزء زندگی روزمره مردم شده است . در حالی که احادی در سرزمین آخوند زده ایران حتی به يك لحظه دیگر زنده ماندن خود مطمئن نیست ، در چنین حالتي است که رفقای چپ و دوستان مجاهد ما ، بدون کوچکترین احساس مسئولیت واقعی نسبت به سرنوشت مردم این کشور ، با برخورداری از دموکراسی بورژوازی ، در شهر پاریس ، تصویر مینیاتور شده ای از " جمهوری دموکراتیک خلقی " (یعنی بورژوازی) و " جمهوری دموکراتیک اسلامی " (ایضاً بورژوازی) خود را به نمایش می گذارند . در چنین حالی است که رفقای چپ و دوستان مجاهد ما ، در شهر پاریس ، در پایتخت کشور فرانسه ، " مبارزه طبقاتی " یا " مبارزه انسانی - اسلامی " (و اخیراً ایضاً " ملی ") خود را سامان می دهند و با اعمال نابخردانه و نسنجیده خود ، طرفداران نظام پوسیده شاهنشاهی را مظلوم و کمونیست ها و طرفداران " تنها آلترناتیو دموکراتیک " را سرکوبگر جلوه می دهند . در چنین حالی است که چپ و دوستان مجاهد ما ، دون کیشوت وار ، به نحوی رقت انگیز ادای کمونارها را در می آورند و یا " جنگ جمل " را بازسازی می کنند . در چنین حالی است که رفقای چپ و دوستان مجاهد ما - طرفداران " جمهوری دموکراتیک خلق " و " جمهوری دموکراتیک اسلامی " - ، شیوه های رسیدن به " سوسیالیسم " و " جامعه بی طبقه کمونیستی " و یا " حکومت عدل علی " و " جامعه بی طبقه توحیدی " خود را تصویر می کنند . در چنین حالی است که رفقای چپ و دوستان مجاهد ما با " چماق " به مصاف مخالفین سیاسی خود می روند و گویا چماق " کمونیستی " یا " اسلامی " با " چماق آریامهري " یا " امت حزب الله " متفاوت است ، گویا به مفهوم استفاده از همان شیوه سرکوبگرانه در برخورد با مخالفین سیاسی خود بیانگر همان تفکر عقب مانده نیست . در چنین حالی است که رفقای چپ و دوستان مجاهد ما ، از سربى دردی ، به بحث ها و جدل های طولانی پوچ و (از شدت تکرار هزار باره) چندش آور می پردازند و به تکرار شعارهای توخالی ، بی محتوی و رقت انگیز گذشته خود همچنان ادامه می دهند ، بسی آن که يك لحظه از آنچه کرده اند و می کنند عرق شرم بر پیشانی شان بنشیند و هیچ غمیشان نیست که رژيم وحشی و (به معنای بورژوازی و مارکسیستی کلمه :) نامتمدن (سابقاً ضلوع امپریالیست و اسلامی) بر جامعه و مردم آن (چه کارگر و چه غیر کارگر ، چه مسلمان و چه غیر مسلمان) چه آورده و می آورد . و اگر جزاین بود بدام پرووکاسیون دارو و دسته بختیار

و سلطنت طلبان نمی افتادند ، رودست نمی خوردند و اساسی ترین وظیفه خود را مبارزه " طبقاتی " !! آن هم در شهر دانشگاهی پاریس نمی شمردند .

مجاهدین را که کنار بگذاریم* چپ، با واقعه " سیتة " بخوبی نشان داد که نه تنها از همه تجارب گذشته بویژه در چند سال اخیر هیچ نیاموخته، بلکه يك گام نیز به عقب نهاده است . آشکار شد که " چپ " هنوز فاقد پختگی لازم حتی در پیشبرد مبارزات دموکراتیک است (پیشبرد مبارزات اجتماعی پیشکش !) و براحتی می تواند بسد ام " پرووکاسیون " ارتجاع و ضد انقلاب گرفتار شود و گرفتاری خود را نیز توجیه کند . بنابراین " چپ " ایران اگر نتواند ، با نقد واقعی اشتباهات و انحرافات و میدان ندادن بسعه فرصت طلبی و با شرکت در مبارزه واقعی مردم تنفر و ناراضی عمومی آنان از رژیم خمینی را جهت دهد و اگر نتواند جایگاه و موقعیت خویش را درست تشخیص دهد و نیاموزد که به هر اقدام نسنجیده و ناپخته و بی تاثیر در سرنوشت جامعه و توده های زحمتکش بویژه کارگران ، نمی توان نام " مبارزه طبقاتی " نهاد ، میدان را برای ترکانازی ارتجاع و ضد انقلاب خالی نهاده است . فرصت ها تنگ و تنگ تر می شوند و " انتقاد از خود " های آینده بی ثمر است .

ف- بیدار

★ حساب مجاهدین جداگانه است . موضع گیری های شان را منافع لحظه ای آن ها تعیین می کند . اگر لازم باشد ، از سناتورها و نمایندگان کشورهای امپریالیستی و سرسپردگان سرمایه داری جهانی ، تأییدیه می گیرند و یا نه فقط در کنار دار و دسته بختیار بلکه (بطوری که در اعلامیه افشاگرانه، ماه مه ۱۹۸۲ ، رفقای " پلانگرم چپ " و هواداران چند سازمان چپ در شیکاگو به تفصیل آمده بود) حتی در کنار سلطنت طلبان ناب و طرفداران " رضا شاه دوم " در " کنوانسیون کمیته ایرانی حقوق بشر " (که برگزار کنندگان اصلی این " کنوانسیون " طرفداران سرسخت آریامهر در امریکا و ماموران امریکائی شناخته شده سیا بودند که تا جائی که علی اصغر حاج سید جوادی هم شرکت خود در آن " کنوانسیون " را تکذیب کرد - مراجعه کنید به ایرانشهر، مورخ ۱۴ خرداد ۶۱) ، میز کتاب هم می گذارند و نماینده خود ، خلیل رضائی ، را هم برای ایراد سخنرانی در آن " کنوانسیون " می فرستند .

به هر تقدیر ، مجاهدین (و نیز طرفداران بختیار و سایر طرفداران قانون اساسی سلطنتی) بخاطر امکانات تبلیغی فراوان دیگری که در اختیار دارند ، از بسته شدن " سیتة " ضرر نکردند بلکه بدلائل متعدد ، از آن خوشحال هم شدند . بازنده واقعی ، در این ماجرا ، چپ خیالباف ایران بود . علاوه بر همه این ها ، یکی دیگر از " دستاورد " های " مبارزه طبقاتی " این رفقا ، این بود که سه یمن در ایست چپ، " سیتة " بروی خود شان (و نیز بروی کسانی که از آن حرکات کودگانه پیروی نکردند) بسته ماند .